

تحلیل و جستاری ناظر بر چیستی و چگونگی تحقق نظام انقلابی

زهرا کوهساری^۱، میثم جوکار^۲

چکیده

از جمله مسائل مورد توجه عمده نظریه‌پردازان مدرن انقلاب و جنبش‌های اجتماعی، سرنوشت انقلاب‌ها بعد از پیروزی و برانداختن نظم موجود و تبدیل انقلاب به یک نظام سیاسی جدید است. اینکه یک جنبش انقلابی بعد از پیروزی بر نظام سیاسی مطرود، نظام جدیدی را خلق نموده و به حرکت‌های انقلابی خاتمه می‌دهد و در واقع انقلاب مأموریتش پایان یافته به نظام تبدیل می‌شود. بر همین اساس نظریه‌های مدرن انقلاب رأی به امتناع همزیستی انقلاب و نظام داده‌اند؛ اما درک متفاوتی که از معنای انقلاب در نگاه رهبران انقلاب اسلامی وجود دارد باعث شده که در اندیشه مبتنی بر انقلاب اسلامی نه تنها رأی به پایان مأموریت انقلاب داده نشود، بلکه از نظریه «نظام انقلابی» دفاع بشود. این نوشتار می‌کوشد به روش کیفی و با استفاده از منابع اسنادی، ضمن بررسی انتقادی نظریات مهم انقلاب و جنبش‌های اجتماعی و با تکیه بر نظریه جنبش اجتماعی و نگاه بدیع و خلاف آمد امام خمینی به انقلاب اسلامی، امتناع همزیستی انقلاب و نظام به مثابه یک قاعده کلی را رد کرده و چیستی و چگونگی همزیستی انقلاب و نظام در ایران را بررسی کرده و مدلی برای توضیح چگونگی تحقق نظام انقلابی ارائه بدهد.

واژگان کلیدی

انقلاب، جنبش‌های اجتماعی، نظریه‌های انقلاب، انقلاب اسلامی، انقلاب انسانی، نظام انقلابی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۵

masiha_485@yahoo.com

۱. دکترای مطالعات زنان دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول).

meijok73@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

مقدمه

بیانیه گام دوم در چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی، ضمن اعلام ورود انقلاب به دومین دوران جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی به دنبال ارائه دیدگاهی بود که در چارچوب آن مسیر تحقق آرمان تمدن نوین اسلامی تبیین و اجرایی بشود. این بیانیه چارچوب عملی و نظری مواجهه با مسائل اساسی نظام جمهوری اسلامی را ترسیم کرده و طی آن پرده از خرد سیاسی انقلاب یا به تعبیر مقام معظم رهبری «نظریه نظام انقلابی» برمی‌دارد. نظریه‌ای که هم‌زمان انقلابی‌گری و نظم را به عهده گرفته است.

«انقلاب اسلامی پس از نظام‌سازی، به رکود و خموشی دچار نشده و نمی‌شود و میان جوشش انقلابی و نظم سیاسی و اجتماعی تضاد و ناسازگاری نمی‌بیند، بلکه از نظریه نظام انقلابی تا ابد دفاع می‌کند» (رهبر انقلاب، ۱۳۹۷).

پیش‌ازاین نیز رهبر انقلاب در مقام بیان امکان و ضرورت‌های تحقق نظام انقلابی، دوگانه «ساخت حقیقی» و «ساخت حقوقی» نظام را مطرح کرده و از ضرورت انطباق ساخت حقیقی بر ساخت حقوقی نظام گفته بودند. «نظام جمهوری اسلامی یک ساخت حقوقی و رسمی دارد که آن قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، انتخابات - همین چیزهایی که مشاهده می‌کنید - است که البته حفظ اینها لازم و واجب است؛ اما کافی نیست. همیشه در دل ساخت حقوقی، یک ساخت حقیقی، یک هویت حقیقی و واقعی وجود دارد؛ او را باید حفظ کرد. این ساخت حقوقی در حکم جسم است؛ در حکم قالب است، آن هویت حقیقی در حکم روح است؛ در حکم معنا و مضمون است. اگر آن معنا و مضمون تغییر پیدا کند، ولو این ساخت ظاهری و حقوقی هم باقی بماند، نه فایده‌ای خواهد داشت، نه دوامی خواهد ساخت حقیقی و واقعی و درونی، مهم است؛ او در حکم روح این جسم است. آن ساخت درونی چیست؟ همان آرمان‌های جمهوری اسلامی است: عدالت، کرامت انسان، حفظ ارزش‌ها، سعی برای ایجاد برادری و برابری، اخلاق، ایستادگی در مقابل نفوذ دشمن؛ اینها آن اجزاء ساخت حقیقی و باطنی و درونی نظام جمهوری اسلامی است.»

این در حالی است که در نظرگاه علوم اجتماعی غربی اساساً امکان همزیستی نهاد و نهضت (نظام انقلابی) متفی در نظر گرفته شده و از این نظر دفاع می‌شود که «نهضت» نمی‌تواند سازگار با «نهاد» باشد و چون «نهضت» به «نهاد» تبدیل شد، خواه‌ناخواه دوران «نهضت» به سر خواهد آمد. این امر بدان دلیل است که ذات نهضت، «پویایی» است و ذات نهاد، «ایستایی»؛ و این دو امر متناقض، در محل واحد جمع نمی‌شوند.

متناقض دانستن نهضت و نهاد در ایران و در دوران پس از انقلاب نیز سابقه دارد، به‌طوری‌که این رویکرد از سوی برخی جریان‌ها و گروه‌های سیاسی متمایل به گرایش‌های لیبرالی در برهه‌هایی از تاریخ انقلاب تبلیغ و دنبال می‌شده است. با این حال در نگاه رهبران انقلاب، این‌گونه نیست که بعد از به ثمر نشستن انقلاب و آغاز دوران نظام، دیگر نتوان از انقلاب سخن گفت، بلکه آن‌چنان که در بیانیه گام دوم نیز به‌صراحت آمده است، این اعتقاد وجود دارد که در دوران استقرار نظام نیز امکان پیگیری مقاصد و آرمان‌های انقلابی وجود دارد. بر این اساس مسئله مقاله حاضر، بررسی چیستی و چگونگی تحقق نظام انقلابی است. بر این پایه در این مقاله ضمن تجزیه و تحلیل و نقد نظریات مختلف غربی در مورد مفهوم انقلاب و سرنوشت انقلابات پس از پیروزی، به معنای متفاوتی از مفهوم انقلاب در تحلیل انقلاب اسلامی پرداخته و مدلی برای توضیح چگونگی تحقق نظام انقلابی ارائه خواهد شد.

از آنجاکه بیانیه گام دوم با طرح نظریه «نظام انقلابی» چارچوب عملی و نظری مواجهه با مسائل اساسی نظام جمهوری اسلامی را ترسیم کرده است، می‌توان این نظریه را مبنای طرح مسائل اساسی جمهوری اسلامی از جمله چشم‌اندازهای چندساله، برنامه‌های توسعه، راهبردهای اجرایی و ... در نظر گرفت. از این‌رو هدف اصلی این مقاله بررسی چگونگی تحقق «نظام انقلابی» است؛ بنابراین در این نوشتار در پی پاسخ به دو پرسش زیر هستیم:

۱. بر مبنای کدام نظریه در مورد انقلاب اسلامی می‌توان امکان تحقق «نظام انقلابی» را بررسی

کرد؟

۲. بایسته‌های تحقق «نظام انقلابی» کدام است؟

پیشینه پژوهش

اگرچه تبیین و ارائه مدلی که چگونگی تحقق «نظام انقلابی» را توضیح بدهد، به‌طور مستقل کمتر مورد توجه قرار گرفته، اما با توجه به اهمیت «بیانیه گام دوم»، مفهوم «نظام انقلابی» در برخی تحقیقات صورت گرفته به‌طور ضمنی مورد توجه بوده است، برای مثال در مقاله «تبیین مفهوم راهبردی نظریه نظام انقلابی در جمهوری اسلامی ایران» نویسنده با بررسی ابعاد معنایی «نظام انقلابی» یک تعریف پیشنهادی از این مفهوم ارائه می‌دهد که بدین شرح است: «نظام انقلابی یک نظام ایدئولوژیکی اسلامی موفق است که ضمن نفی کامل ساختار ایدئولوژیکی نظام جهانی به دنبال استقرار عدل در دنیا و برپایی حکومت مستضعفین بوده و با بیداری اسلامی توده‌های مردمی تحت یک رهبری شجاع، آگاه به زمان و پایبند به اهداف مدنی اسلام و زنده نگه داشتن آرمان‌های اساسی انقلاب تلاش می‌کند؛ احکام، مقررات، قوانین و برنامه‌های اسلامی را در کلیه شئون زندگی اجرا نماید». نویسنده بر این باور است که انقلاب اسلامی به‌واسطه دینی بودن و بهره‌مندی از آرمان‌های فراتاریخی و مستقل زمان، یک انقلاب تکاملی و نه ترمیدوری است (امینی و مبینی، ۱۳۹۸: ۴۳). مقاله پیش‌رو از جهت التفات به نظریه بدیع امام خمینی از مفهوم انقلاب اسلامی و توضیح چگونگی تحقق «نظام انقلابی» با تأکید بر این نظریه، با تحقیق فوق‌الذکر متفاوت خواهد بود.

در مقاله «جامعه‌پردازی در گام دوم انقلاب اسلامی با نظریه نظام انقلابی» نویسنده با عنایت به مراحل پنج‌گانه تحقق تمدن اسلامی که از سوی رهبر انقلاب مطرح شده است، در پی این است که چهارمین مرحله از این مراحل، پس از انقلاب اسلامی، نظام اسلامی و دولت اسلامی، یعنی جامعه‌سازی را با توجه به نظریه «نظام انقلابی» توضیح دهد. نویسنده بر این باور است که «راهبردی که در مسیر نیل به جامعه اسلامی در منظومه فکری آیت‌الله خامنه‌ای برجسته است، تحقق دولت اسلامی با نظام انقلابی است. دولت در اندیشه و کنش رهبری انقلاب، ابزار و نه غایت است و وظیفه دولت اسلامی فعلیت بخشیدن به جامعه اسلامی است.» نویسنده «نظام انقلابی» را واجد مؤلفه‌هایی نظیر ولایت، گرایش به معنویت، دادگری، اخلاقی کردن قدرت و سیاست، ملازمت قدرت و عدالت و ... می‌داند که توان تأسیس‌گری جامعه اسلامی را دارند.

(سرپرست سادات، ۱۳۹۸: ۲۸۱-۳۰۲) این تحقیق اگرچه تعریفی از «نظام انقلابی» ارائه می‌دهد، اما بیش از آنکه به دنبال ارائه مدلی معنایی از این مفهوم باشد، در پی بررسی کارکرد آن از منظر امکان تحقق جامعه اسلامی است.

در مقاله «الگوی پیشرفت سیاسی در بیانیه گام دوم بر اساس نظریه نظام انقلابی» نویسنده چندان به مفهوم‌پردازی «نظام انقلابی» نزدیک نمی‌شود بلکه تلاش کرده است با لحاظ نظریه «نظام انقلابی» و واکاوی مفهوم توسعه سیاسی، شاخصه‌های الگوی مطلوب پیشرفت سیاسی در بیانیه گام دوم را بررسی کند و به این نتیجه رسیده است که «نظام دینی برآمده از انقلاب اسلامی در مقابله با تمدن سکولار غرب و بر پایه الگوی جدیدی از توسعه و پیشرفت و با دورنمای تأسیس تمدن نوین اسلامی ایجاد شده است» (محمودپناهی، ۱۴۰۱: ۱۸۸-۱۷۱).

مبانی نظری پژوهش

در نظریه‌های جامعه‌شناسی مکاتب و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی وجود دارد و مهم‌ترین دسته‌بندی آن‌ها، تقسیم نظریات به خرد و کلان یا عامل‌گرا و ساختارگرا است، در نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی نیز می‌توان این دسته‌بندی را دنبال کرد (زاهدانی، مسعودی، ۱۳۹۴). در یک سر طیف، فردگراها مانند هانس تاک^۱ قرار دارند که در دسته عامل‌گرایی قرار دارند و از منظر انگیختگی فردی به جنبش‌های اجتماعی نگریسته‌اند (Toch, 1966) تاک معتقد است جنبش‌هاش اجتماعی شامل افرادی است که در تلاش‌اند مسئله خود را از طریق اجتماع حل کنند (زاهدانی، مسعودی، ۱۳۹۴).

رابطه‌گرایی چون بلومر^۲ یک گام از فردگرایی و عامل‌گرایی تاک فاصله می‌گیرند و از منظر عواملی به جنبش‌ها می‌نگرند که افراد را در کنار هم نگه می‌دارند عواملی مانند ایدئولوژی. در نگاه بلومر ایدئولوژی شکل‌دهنده هویت مشترک افرادی است که می‌خواهند از طریق فعالیت

1. Toch
2. Blumer

جمعی نظم نوینی را ایجاد کنند (Blumer, 1969: 99). دسته دیگری از رابطه‌گراها نظیر مک کارتی^۱ و زالد^۲ نیز نظریات خود را بر پایه سازمان جنبش اجتماعی سامان داده‌اند. (McCarthy & Zald, 1973: 20-22).

در این سر طیف نیز ساختارگرایی مانند اسملسر، آلن اسکات و تورن قرار دارند که از منظر عوامل ساختی نظیر التهاب ساختی (اسملسر^۳)، بستگی اجتماعی (اسکات^۴) و ... به جنبش‌های اجتماعی می‌نگرند (زاهدانی، حمیدی‌زاده، ۱۳۹۱).

زاهد زاهدانی دارای کرسی نظریه‌پردازی درجه دو از هیأت کرسی‌های نظریه‌پردازی، نوآوری نقد و مناظره شورای عالی انقلاب فرهنگی در موضوع جنبش‌های اجتماعی با توجه به اصالت فرد-جمع-رابطه است و در نظریه جنبش خود تلاش کرده از رویکرد غالب ساخت‌گرایی در عمده نظریه‌های جنبش اجتماعی عبور کند. بعد از بررسی نظریه‌های جنبش اجتماعی، نظریه ایشان که به نظر می‌رسد توانایی بیشتری برای تبیین تحولات معاصر و به‌خصوص انقلاب اسلامی را دارد، برگزیده شد. زاهد در نظریه خود از رویکردهای سه‌گانه فوق فاصله گرفته و معتقد است هر جنبش اجتماعی سه بعد دارد: زمینه اجتماعی (ساخت)، کنشگران (عامل) و ایدئولوژی (رابطه/جهت). درواقع از منظر زاهد هر جنبش اجتماعی یا نهضت اعتراضی محصول عملکرد کنشگران، زمینه اجتماعی و ایدئولوژی آن است و هر یک از عوامل فوق در کیفیت جنبش تأثیر مستقیم دارد.

زمینه اجتماعی مکان جنبش‌هاست. امکانات و محدودیت‌های آن، تسهیلات و مضیقه‌هایی برای کنشگران جنبش به وجود می‌آورد. ترکیبی از قابلیت‌های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می‌سازد... شرایط اجتماعی، محیط جنبش‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد و این دو از هم جدایی‌ناپذیرند. ایدئولوژی در نظریه زاهد مهم‌ترین بعد نهضت‌های اعتراضی و درواقع جوهره و معنا بخش به همه اجزای جنبش است. خاصیت انسجام‌بخشی داشته، ابعاد

1 McCarthy & Zald
2. Zald, Mayer
3. Smelser
4.Scott

مختلف جنبش را به هم مرتبط می‌کند و جهت حرکت آن را تعیین می‌کند. لذا در این نظریه «اعتقادات، قوانین و مقررات»، «آنچه به‌عنوان فرصت تلقی می‌شود»، «آنچه چنین به‌حساب نمی‌آید»، «چگونه می‌توان از منابع استفاده کرد؟» و «راه‌های عملی تعقیب اهداف جنبش» همه از طریق ایدئولوژی رقم زده می‌شود. با ایدئولوژی افراد به زمینه اجتماعی متصل می‌شوند. قابلیت‌های افراد از طریق رهنمودهای ایدئولوژیک، به فرصت‌های اجتماعی افزوده می‌شود؛ و این ترکیب جنبش را در راستای جهتی که توسط ایدئولوژی مشخص می‌شود به حرکت درمی‌آورد. کنشگران، بعد سوم جنبش در این نظریه هستند. زاهد در نظریه خود عاملیت را به سه دسته تقسیم می‌کند؛ رهبران در مرکز جنبش قرار دارند و آگاه‌ترین افراد به ایدئولوژی و شرایط اجتماعی جنبش هستند. دومین دسته از کنشگران کسانی هستند که اندیشه‌ها و فرمان رهبران را توزیع و پخش می‌کنند و درواقع ابزار مدیریتی برای رهبری به شمار می‌آیند. (زاهدانی، ۱۳۷۷). سومین دسته نیز پیروان جنبش هستند که عملکرد آنان درواقع اجرا یا به عمل درآوردن جنبش است و وقتی آنان وارد صحنه می‌شوند، جنبش عملاً ظهور می‌کند. (زاهدانی، مسعودی، ۱۳۹۴). همه این کنشگران تحت تأثیر ایدئولوژی بوده و از زمینه اجتماعی تأثیر می‌پذیرند. درواقع با ترکیب خاصی از ایدئولوژی، کنشگران و شرایط اجتماعی است که نهضت ظهور پیدا می‌کند. کنشگران با تأثیرپذیری از ایدئولوژی، در راستای اهداف آن و متأثر از شرایط اجتماعی است که تشکیل یک نهضت یا جنبش اعتراضی را داده و به حرکت درمی‌آیند.

زاهد بعد از توضیح ابعاد سه‌گانه نهضت در نظریه خود، مراحل زمانی شکل‌گیری جنبش را این‌گونه توضیح می‌دهد. جنبش با شناخت رهبران از اهداف کلی جنبش یا جهت جنبش آغاز می‌شود. این مراحل با تبدیل یا انتخاب یک ایدئولوژی بر اساس این اهداف کلی و عرضه آن توسط رهبران و توزیع‌کنندگان به مردم ادامه می‌یابد. فضای اجتماعی این وقایع، قسمت‌های مربوط به جنبش درزمینه اجتماعی هستند که کنشگران با را با تسهیلات خود تأمین و با مضیقه‌های خود محدود می‌کند. ظهور جنبش در مرحله بعد اتفاق می‌افتد؛ تا اهداف آن را که در ایدئولوژی طراحی شده است، تأمین شود. در مرحله آخر کنش پیروان، تحت تأثیر رفتارهای قبلی دیگر، کنشگران جنبش را می‌سازند (زاهدانی، ۱۳۷۷).

رهیافت نظری زاهد باوجود اینکه با محوریت دادن به ایدئولوژی و فاصله گرفتن از ساخت‌گرایی در تحلیل جنبش‌های اعتراضی، امکان تحلیل نسبت انقلاب و نظام برآمده از آن را به دست می‌دهد اما فراتر از تحلیل چگونگی ایجاد جنبش‌ها نمی‌رود و در مورد سرنوشت کنشگران و ایدئولوژی جنبش‌ها در دوران بعد از پیروزی جنبش و ایجاد تغییرات در شرایط اجتماعی حرفی نمی‌زند. در همین راستا می‌توان به نظریه امام خمینی در تحلیل انقلاب تکیه داد.

در نگاه امام خمینی انقلاب اسلامی ریشه در تحولات درونی انسان‌ها در بستر ارائه اسلام ناب (ایدئولوژی) دارد و زمینه اجتماعی در شکل‌گیری نهضت نقشی فرعی را ایفا می‌کند. در این نگاه به نقش تحولات و زمینه‌های اجتماعی به‌عنوان بستر وقوع انقلاب توجه می‌شود، اما پدیده انقلاب اسلامی به‌عنوان محصول این تحولات اجتماعی در نظر گرفته نمی‌شود و انقلاب اسلامی به‌مثابه یک تحول اجتماعی به دیگر تحولات اجتماعی بازگشت داده نمی‌شود بلکه در این نظرگاه، پای نوعی انقلاب باطنی و تحول درونی انسان‌ها در میان است. در واقع امام خمینی ریشه انقلاب اسلامی را در درون انسان‌ها جستجو می‌کنند و علل، چگونگی و پیامدهای انقلاب را از این منظر تحلیل می‌کنند.

از نظر امام خمینی، طرح نوع خاصی از اسلام (اسلام ناب) در تقابل با اسلامی که از نظر ایشان اسلام ناقص و غیرواقعی بود، زمینه‌ساز این تحول انسانی بوده است. «اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالت‌اند... دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است؛ اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادیخواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند تا حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند، چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است» (ولایت فقیه، ۱۳۸۱: ۱۰).

امام ریشه به وجود آمدن این وضعیت را نقشه‌های استعمار و اهمال حوزه‌های علمیه معرفی می‌کنند: «دست‌های اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را که نسل جوان ما باشند

از اسلام منحرف کنند و سوسه کرده‌اند که اسلام چیزی ندارد، اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس! است، آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند. حق هم همین است. آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آن‌ها می‌گویند و سایر کتاب‌های (فصول) اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند. آن‌ها هم تقصیر دارند، مگر خارجی‌ها تنها مقصرند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آن‌ها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است» (ولایت‌فقیه، ۱۳۸۱: ۱۲-۱۳).

در تحلیلی که امام خمینی از انقلاب اسلامی ارائه می‌دهند، پی‌ریزی مبارزات انقلاب اسلامی از مقابله با این اسلام ناقص و طرح اسلامی که علاوه بر ابعاد عبادی و فردی به ابعاد اجتماعی اسلام نیز توجه داشته و دارای خاصیت انقلابی است، آغاز شده و زمینه‌ساز بروز تحولات اساسی و انقلاب باطنی در انسان ایرانی می‌شود. ایشان راه شکل‌گیری انقلاب اجتماعی اسلامی را آگاهی مردم نسبت به اسلام حقیقی دانسته و اعتقاد دارند همین که مردم نسبت به ابعاد واقعی اسلام آگاهی پیدا کردند، انقلاب باطنی و تحول روحی انسانی روی داد و در پی آن، انسانی انقلابی به وجود آمد که انقلاب اسلامی، به‌مثابه کنش جمعی این انسان انقلابی به دست آمده است.

«انقلابی که در ایران واقع شد، قبل از انقلاب مهم که کوبنده بود، یک انقلابی در باطن مردم حاصل شد. آن انقلاب گرایش اقبال‌میلت به اسلامی که تا این عصر خصوصاً، در این سده‌های آخر به طاق نسبیان سپرده شده بود و از اسلام جز یک آداب خشک که هیچ به حال دیگران ضرری نداشت و هیچ در فکر ملت‌ها نبودند، همین باقی مانده بود. این ملت به خواست خدای تبارک‌وتعالی و با عنایات خاصه او، اول منقلب شد در معنویات. جوان‌ها از آن حال سابق برگشتند به یک حال اسلامی و فهمیدند که اسلام چه باید باشد و چه باید بکند، دنبال او آن انقلاب حاصل شد.» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۷۹).

درواقع در نگاه حضرت امام تحولات منتهی به انقلاب اسلامی، در دو سطح تحلیل می‌شود؛ در نگاه ایشان از یک طرف با یک انقلاب باطنی و تحول روحی که منجر به پدید آمدن انسان انقلابی می‌شود روبرو هستیم و از طرف دیگر با یک انقلاب اجتماعی - سیاسی که در اثر کنش جمعی انسان انقلابی پدید می‌آید. به طوری که در مقام مقایسه از نظر ایشان این انقلاب باطنی در انسان‌ها حتی از انقلاب سیاسی هم مهم‌تر بود.

«من کراراً این مطلب را گفته‌ام که این نهضت یک تحولاتی آورده است که آن تحولات، تحولات روحی و انسانی است که در نظر من بسیار اهمیتش بیشتر از این پیروزی در مقابل شاه سابق و قدرت‌های بزرگ است. در ظرف یک مدت کوتاهی، ملت ما متحول شد، به حسب نوع، از یک حالی به یک حالِ مقابل او.» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۹: ۴۰۶).

امام خمینی این تحول باطنی در انسان‌ها را اساس پیروزی دانسته و آن را زمینه‌ساز انقلاب اجتماعی اسلامی می‌داند. «تا این تحول نبود، پیروزی نبود» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۴۲۷). لذا برخلاف سایر نظریه‌های مدرن انقلاب، در اندیشه امام خمینی زمینه‌های اجتماعی مانند نارضایتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از وضع موجود در ایجاد انقلاب اسلامی، فرعی بوده و آنچه اصالت داشته و تعیین کننده است، تحول باطنی به وجود آمده در مردم بوده است. در واقع زمینه‌های اجتماعی در نقش بستر و ایجاد نوعی استعداد و آمادگی در مردم بوده و آنچه عامل اصلی تحقق انقلاب اسلامی است همان تحول روحی و انقلاب انسانی است.

«مردم هم مستعد بودند، از حکومت ناراضی، از زندگی به تنگ آمده بودند؛ و یک تحول روحی هم که خدا به آن‌ها داد و آن این بود که در این آخر یک‌جور تحولی پیدا شده بود که حالا هم باز یک مقداری اش هست و آن اینکه مثل همان کسانی که در صدر اسلام بودند. اینها آرزوی شهادت می‌کردند. الآن هم شما وقتی که می‌بینید توی این جمعیت‌ها کفن پوشیدند که ما برای شهادت حاضریم. مادرهایی که بچه‌شان را از دست دادند یکی - دوتا را، می‌آیند پیش من می‌گویند که شما دعا کنید، این یکی - دوتا هم که داریم اینها هم شهید بشوند. مکرر این جوان‌ها، زن و مرد جوان از من می‌خواهند که من دعا کنم آن‌ها هم شهید بشوند. این یک تحول روحی بود که به دست خدا و به اراده خدا حاصل شد برای ملت؛ و اجتماعی که در یک امر کردند، برای اینکه ناراضی همه بودند» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱: ۴۵۸).

درواقع زمینه‌های اجتماعی یک عامل تعیین‌کننده و اصیل در توضیح ماهیت انقلاب اسلامی نبوده، بلکه در زمره علل اعدادی و فرعی به شمار می‌روند. نگارنده معتقد است همین تفاوت اساسی نظریه زاهد و دیدگاه امام خمینی با نظریه‌های مدرن انقلاب، امکان تحلیل دوران بعد از پیروزی انقلاب و چگونگی شکل‌گیری نظام انقلابی را به دست می‌دهد. عمدتاً نظریات و تئوری‌های جدید در علوم سیاسی و اجتماعی متأخر از حوادث و رخدادهاست. موضوعی که در مورد انقلاب‌ها نیز صدق می‌کند به طوری که خیلی از تئوری‌ها و نظریات در این حوزه بر بستری از تحولات سیاسی-اجتماعی بعد از انقلاب‌های بزرگ دنیا همچون انقلاب فرانسه و روسیه، به وجود آمده است. مفهوم جدید انقلاب از این تصور جداشدنی نیست که سیر تاریخ ناگهان از نو آغاز می‌گردد. داستانی سراسر نو که هیچ‌گاه قبلاً گفته دانسته نشده است به زودی شروع خواهد شد. این مفهوم بیش از دو انقلاب بزرگ اواخر سده هجدهم ناشناخته بود (فولادوند، ۱۳۸۱: ۳۶). بسیاری از نظریه‌ها و تئوری‌ها با مطالعه انقلاب‌های بزرگ دنیا به دنبال دستیابی به قانون‌مندی کلی در تحلیل این پدیده بوده‌اند. از جمله این مباحث سرنوشت انقلاب‌ها بعد از پیروزی و برانداختن نظم موجود است. اغلب نویسندگان و اندیشمندان جهان به‌ویژه نظریه‌پردازان انقلاب چنین مطرح کرده‌اند که انقلاب پدیده‌ای زودگذر در تاریخ جوامع بشری بوده و در حقیقت برای سرنگونی یک نظام سیاسی و برپا داشتن نظامی دیگر شکل می‌گیرد و زمانی که نظام سیاسی جدید استقرار یافت مأموریت انقلاب پایان یافته و درواقع انقلاب خود تبدیل به نظام می‌گردد (محمدی، ۱۳۸۲). بر این اساس در ادامه برخی نظریه‌های انقلاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ این نظریات از نظرگاه‌های مختلف با بررسی ماهیت انقلاب‌ها، مأموریتی برای انقلاب تعریف می‌کنند که پس از تحقق آن، انقلاب تعریف به یک نظم جدید سیاسی یا اجتماعی شده و مأموریت انقلاب و درواقع خود انقلاب تمام می‌شود. ساموئل هانتینگتن^۱ که بر مبنای تقسیم‌بندی گلدستون از نظریه‌های انقلاب، نظریه وی را می‌توان کارکردگرا-ساختاری نامید در تحلیلی سیاسی، انقلاب را تحولی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز در ارزش‌ها و اسطوره‌های حاکم بر یک جامعه و در نهادهای سیاسی، ساخت اجتماعی، رهبری

❖ و فعالیت و سیاست‌های حکومتی می‌داند. (ثلاثی، ۱۳۸۶: ۳۸۵). در این نگاه یک انقلاب جامع‌ومانع دربرگیرنده نابودی و تخریب نهادی سیاسی فرسوده و پایه‌های مشروعیت آن‌ها و همچنین بسیج گروه‌های اجتماعی جدید و جلب آن‌ها به فعالیت‌های سیاسی و در واقع تعریفی مجدد و تازه از جامعه سیاسی، ارائه و پذیرش ارزش‌های سیاسی نو و مفاهیم جدید از مشروعیت سیاسی، مبارزه برای کسب قدرت توسط نخبگان فعال سیاسی جدید و در عین حال خلق نهادهای سیاسی قوی‌تر و تازه‌تری است (محمدی، ۱۳۸۲). در واقع هانتینگتن معتقد است که در یک انقلاب نظم سیاسی موجود به‌طور خشونت‌باری با نظم جدید سیاسی جایگزین می‌شود و بعداً این جایگزینی با برپایی نظام جدید مأموریت انقلاب به پایان می‌رسد. هانتینگتون در تحلیل چگونگی شکل‌گیری انقلاب، توسعه نامتوازن، یعنی توسعه اجتماعی اقتصادی بدون توسعه سیاسی را عامل اصلی انقلاب دانسته است. به نظر وی پس از پیروز شدن نیز، زمانی می‌توان انقلاب را کامل پنداشت که مرحله دوم خود یعنی نهادینه‌سازی یک سامان سیاسی نوین را نیز پشت سر بگذارد (مشیرزاده، ۱۳۷۵).

کرین بریتون^۱ که در تقسیم‌بندی گلدستون در سنت نظریه‌های طبیعی قرار می‌گیرد، در نظریه ترمیدور خود معتقد است که انقلاب‌ها پس از طی مراحل به مرحله ترمیدوری خود می‌رسند، مرحله‌ای که در آن شور و شوق انقلابی فروکش می‌کند و رو به خاموشی می‌نهد و پس از آن، نظام دولتی نوین کارآمدتری به وجود می‌آید که دوران آزمایش‌گری تباه‌کننده‌اش را پست سرگذاشته و به مرحله تثبیت نظام می‌رسد (قانعی، ۱۳۸۳: ۹۹). بریتون معتقد است انقلاب با سقوط رژیم قبلی تکامل یافته و با گذر از یک دوره ماه عسل انقلاب، حاکمیت میانه‌روها، تلاش صد انقلاب، ظهور رادیکال‌ها، دور‌ترور و پرهیزگاری و در نهایت ترمیدور (دوره خونریزی و بازگشت) پایان می‌یابد (محمدی، ۱۳۸۲). بریتون در تحلیل ریشه‌های شکل‌گیری انقلاب، موضوعاتی چون کاستی‌های حکومت، گلايه بیش از معمول از مالیات‌گذاری، پشتیبانی آشکار حکومت از یک رشته مصلحت‌های اقتصادی به زیان مصالح اقتصادی دیگر، در تنگنا افتادن مدیریت آشفته‌گی‌های ناشی از آن، دگرگونی بیعت روشنفکران،

فقدان اعتماد به نفس در میان بسیاری از اعضای طبقه حاکم و روی آوردن آن‌ها به این اعتقاد که امتیازشان غیرعادلانه و به زیان جامعه است، تشدید ناسازگاری‌های اجتماعی و طبقاتی و جدایی قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی را پیش می‌کشد (ثلاثی، ۱۳۸۵: ۲۷۵).

چالمرز جانسون^۱ نیز انقلاب را در ارتباط با نظام اجتماعی به‌خصوصی که در آن واقع شده مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است تجزیه و تحلیل یک انقلاب بایستی مرتبط با بررسی کارکرد جامعه بوده و نباید این دو را از یکدیگر جدا کرد. (الیاسی، ۱۳۶۳: ۱۸). از این رو به نظر جانسون انقلاب‌ها عبارت‌اند از تلاش‌های موفق یا ناموفق که به منظور ایجاد تغییرات در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می‌پذیرد (الیاسی، ۱۳۶۳: ۱۷). جانسون که یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان کارکردگرا - ساختاری در تحلیل انقلابات است، معتقد است انقلاب در اثر پیدایی سه عامل متوالی رخ می‌دهد: ۱. از دست رفتن تعادل میان ارزش‌ها و محیط ۲. انعطاف‌ناپذیری نخبگان حکومتی ۳. عوامل شتاب‌زا؛ یعنی عواملی که باعث تزلزل در نیروهای مسلح می‌شود (ملکوئیان، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

جک گلدستون^۲ نسل سوم نظریه‌های انقلاب را نظریه‌های ساختاری می‌نامد و معتقد است که این دست از نظریات می‌گویند که انقلاب‌ها با ترکیبی از ضعف دولت، منازعه میان دولت‌ها و نخبگان و قیام‌های مردمی آغاز می‌گردد (دلفروز، ۱۳۸۵: ۲۱). از نگاه گلدستون این نظریه‌پردازان ساختاری هستند که توجه خویش را بر عواملی نظیر ساختار دولت، فشارهای بین‌المللی، جامعه دهقانی، نیروهای مسلح و رفتار نخبگان متمرکز ساخته‌اند (خوزانی، ۱۳۷۵: ۲۲۷). همان‌طور که بالاتر اشاره شد، بررسی عمده نظریات انقلاب نشان می‌دهد که این نظریات در کانون تحولات سیاسی - اجتماعی بعد از انقلابات شکل گرفته و در تحلیل ریشه‌های انقلاب و چگونگی به وجود آمدن انقلابات، بر روی زمینه‌های ساختاری و تحولات سیاسی - اجتماعی متمرکز شده‌اند. لذا می‌توان این پرسش را پیش کشید که در نظریه‌های مدرن انقلاب، ماهیت و

1. Chalmers Johnson

2. Jack Goldstone

جوهره بنیادین انقلابات چیست که نظریه‌پردازان را به این نتیجه می‌رساند که سرانجام مأموریت انقلاب‌ها پایان خواهد یافت و بعد از انقلاب، مرحله برآمدن نظام سیاسی جدید خواهد بود؟

بزرگ در اندیشه غرب طرح می‌کند، یافت. وی معتقد است؛ عصر علم این کشف سکرآور را به ارمغان آورد که اصلاح امور بستگی به تحول از بیرون (ابزارهای علمی و اجتماعی) دارد نه تحول از درون (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۲۴). عمده نظریات انقلاب و به‌طور مشخص سه نسل از نظریه‌ها بر مبنای دسته‌بندی جک گلدستون که در بالا به‌طور اجمالی به آن‌ها اشاره شد، انقلاب را پدیده‌ای معرفی می‌کنند که بر اساس یک تحول از بیرون روی می‌دهد. در واقع از آنجاکه این نظریات چگونگی شکل‌گیری انقلابات را در زمینه‌های اجتماعی جستجو کرده و تحولات سیاسی-اجتماعی را ریشه آن می‌دانند، مأموریت این انقلابات را نیز صرفاً ایجاد تغییر و تحول دفعی در همان زمینه‌های اجتماعی جستجو کرده‌اند.

از این رو می‌توان گفت در مقام تبیین علی در روش‌شناسی نظریات مدرن انقلاب، به‌محض اینکه زمینه‌های اجتماعی انقلاب، با پیروزی انقلاب از بین رفته و نظم سیاسی-اجتماعی موجود برانداخته شود، از آنجاکه با پیروزی انقلاب، زمینه‌های اجتماعی به‌مثابه علت اصلی از بین می‌رود، طبعاً با از بین رفتن علت، معلول که همان پدیده انقلاب بوده نیز مأموریتش پایان یافته و برای آن امکان حیات در دوران نظم جدید سیاسی-اجتماعی قابل تصور نیست. لذاست که عمده نظریه‌پردازان و اندیشمندان اجتماعی حوزه نظریات انقلاب بر این باورند که دوران انقلاب پس از رسیدن به نتیجه موردنظر و برانداختن نظم موجود و تبدیل شدن به نظام، به سر خواهد آمد. در این نگاه اساساً همزیستی نهاد و نهضت (نظام انقلابی) متغی در نظر گرفته شده و از این نظر دفاع می‌شود که «نهضت» یا انقلاب نمی‌تواند سازگار با «نهاد» یا نظام باشد.

در تحلیل انقلاب اسلامی ایران نیز بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان همان مسیر تئوری‌پردازان مدرن انقلاب را رفته و ریشه‌های انقلاب اسلامی را ساختار اجتماعی و تحولات

سیاسی-اجتماعی جستجو کرده‌اند. به‌عنوان مثال یرواند آبراهامیان ریشه انقلاب اسلامی را در توسعه نامتوازن دانسته و معتقد است؛ انقلاب ایران به این علت رخ داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی به نوسازی دست زد و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح سیاسی به توسعه دست زند. بر این اساس سرعت تغییر به‌عنوان نیروی تعادل‌زا عمل کرد که فشار بسیاری را بر نظام اجتماعی وارد آورد. در زمانی که شاه برنامه کار توسعه اقتصادی - اجتماعی وسیع خود را عملی می‌کرد، گروه‌های جدیدی شکل گرفتند که لازم بود در نهادهای سیاسی جذب شوند که در این صورت می‌توانستند سازمان‌دهی اقتصادی - اجتماعی جدیدی به‌وجود آورند؛ اما شاه نهادهای بادوامی ایجاد نکرد تا بتواند گروه‌های تحرک‌یافته جدید را که در نتیجه فرایند نوسازی به‌وجود آمده بودند جذب کند. (Abrahamian, 1980: 21)

فرد هالیدی^۱ نیز ریشه‌های انقلاب ایران را از بیرون و در ساخت سیاسی-اجتماعی دنبال می‌کند؛ عواملی چون ۱. توسعه ناهماهنگ و سریع اقتصادی سرمایه‌داری ایران؛ ۲. ضعف سیاسی رژیم شاهنشاهی؛ ۳. ائتلاف گسترده نیروهای مخالف؛ ۴. سهم اسلام در بسیج نیروها؛ ۵. زمینه متغیر و نامعلوم محیط بین‌المللی را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی دخیل می‌داند. (Halidy, 1982)

همان‌طور که بالاتر اشاره شد اعتقاد به امتناع همزیستی انقلاب و نظام، در نظریه‌های انقلاب ریشه در رهیافت ساختارگرایانه در تحلیل و بررسی انقلابات دارد. از این رو تا زمانی که چگونگی شکل‌گیری انقلاب اسلامی بنا بر سنت نظریات مدرن در تحلیل انقلاب مورد توجه باشد، نمی‌توان از امکان تحقق «نظام انقلابی» گفت. اما برخلاف رویکرد غالب در این نظریه‌ها، زاهد در نظریه خود، با نقد فردگراها، جامعه‌گراها و رابطه‌گراها در تحلیل جنبش‌های اعتراضی و با نگرشی سیستمی معتقد است؛ همه عوامل جنبش‌های اجتماعی یعنی زمینه اجتماعی، کنشگران (رهبر، توزیع‌کنندگان ایدئولوژی و مردم) و ایدئولوژی در جای خود مهم هستند و از هیچ یک از آن‌ها نباید غافل شد؛ بلکه بایست هر کدام از آن‌ها را در جایگاه مؤثر خود مورد

1. Fred Halidy

بررسی قرار داد؛ و اساساً ترکیب هماهنگ این عوامل هست که یک جنبش را می‌سازد (زاهدانی، ۱۳۷۷).

زاهد رهبران را که آگاه‌ترین افراد به ایدئولوژی و شرایط اجتماعی هستند، در مرکز جنبش قرار می‌دهد و معتقد است مراحل زمانی جنبش با شناخت رهبران از اندیشه جنبش (شامل اهداف کلی یا جهت جنبش) آغاز می‌شود؛ مانند اندیشه امام خمینی در باب حکومت اسلامی در انقلاب اسلامی. در مرحله بعد رهبر بر مبنای این اندیشه، اقدام به صدور و عرضه ایدئولوژی می‌کند که در انقلاب اسلامی می‌شود؛ ایدئولوژی ولایت‌فقیه این ایدئولوژی توسط توزیع‌کنندگان یعنی شاگردان مستقیم و غیرمستقیم امام خمینی به جامعه عرضه می‌شود. فضای اجتماعی این وقایع مثل مساجد، بازار، خیابان‌ها، کارخانه‌ها، اداره و؛ و قسمت‌های مربوط به جنبش درزمینه اجتماعی آن جامعه ایرانی هستند که کنشگران را با تسهیلات خود تأمین و با مضیقه‌های خویش محدود می‌کنند. ظهور جنبش مانند اعتراضات، راهپیمایی‌ها و ... در مرحله بعد اتفاق می‌افتد تا اهداف جنبش اسلامی یعنی استقرار حکومت اسلامی را که در ایدئولوژی طراحی شده، تأمین کند (زاهدانی، ۱۳۷۷). درواقع زاهد برخلاف تئوری‌های مدرن انقلاب معتقد است، در انقلاب اسلامی، آنچه محوریت دارد، امام خمینی و ایدئولوژی است که ایشان صادر می‌کند و همین توانسته کنشگران (مردم) را در یک زمینه اجتماعی برای رسیدن به اهداف ایدئولوژی جنبش، نزد هم جمع کند. بنابراین بر مبنای نظریه دکتر زاهد در تحلیل جنبش‌های اجتماعی و به‌طور خاص تحلیل انقلاب اسلامی می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که ازآنجاکه ایشان در تحلیل چگونگی شکل‌گیری انقلاب اسلامی از ساخت‌گرایی فاصله گرفته و با تأکید بر ایدئولوژی به‌عنوان مهم‌ترین رکن انقلاب و درواقع معنا بخش به همه اجزای آن، ما را به این نکته مهم رهنمون می‌سازد که مأموریت انقلاب لزوماً با پیروزی انقلاب و برانداختن نظم موجود پایان نمی‌پذیرد. چرا که عنصر اصلی و معنا بخش انقلاب یعنی ایدئولوژی، با پیروزی انقلاب همچنان حضور داشته و می‌تواند همان نقشی که در دوران جنبش اعتراضی در نسبت با زمینه‌های اجتماعی سیاسی موجود بر عهده داشت را در دوران بعد از پیروزی و در نسبت با زمینه‌های اجتماعی سیاسی جدید، ایفا کند.

با وجود این از آنجاکه نظریه زاهد معطوف به تحلیل چگونگی ظهور انقلاب اسلامی است، در مورد سرنوشت انقلاب در دوران بعد از پیروزی و برقراری نظم جدید حرفی نمی‌زند و فقط به ما این امکان را می‌دهد که از بند امتناع همزیستی بین نظام و انقلاب که محصول نظریه‌های مدرن بود، رها گشته و از امکان همزیستی این دو بگوییم.

امام خمینی و انقلاب اسلامی

امام خمینی در سازه نظری که در تحلیل انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد و در مقام تبیین علی انقلاب اسلامی، پدیده «انقلاب باطنی» یا «تحول روحی» یا تحول از درون را به‌مثابه علت برای انقلاب اسلامی معرفی می‌کند و ریشه انقلاب اسلامی را نه در زمینه‌های اجتماعی بلکه در درون انسان‌ها دانسته و علل، چگونگی و پیامدهای انقلاب را از این منظر تحلیل می‌کنند و در این باره می‌فرمایند: «هر صفت کمالی که در دنیا بخواهد باشد، هر شخص باید از خودش شروع کند. شما اگر بخواهید انقلاب اسلامی، انقلاب فرهنگی در ایران پیاده کنید باید این انقلاب اول از باطن خودتان باشد؛ روح شما منقلب بشود؛ و به‌حمدالله تعالی در این نهضت و در این انقلابی که واقع شد، روح ملت ما و خصوصاً جوان‌ها و پاسداران و سربازان، انقلاب پیدا کرد» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۳۶۷). یا در جایی دیگر با تکیه بر معارف قرآنی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» یک واقعیتی است و دستوری. واقعیت به این معنا که تغییراتی که در یک ملتی، یک قومی، حاصل بشود، این منشأ یک تغییرات تکوینی، تغییرات جهانی، تغییرات موسمی می‌شود؛ و دستور است به اینکه تغییراتی که شما می‌دهید تغییراتی باشد که آن تغییرات دنبالش یک تغییراتی به نفع شما باشد. شما ملاحظه کردید که این پیشرفتی (انقلاب اسلامی) که ملت ایران کرد مرهون آن تغییری بود، تحولی بود که در نفوس پیدا شد.» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۱۳۰).

امام خمینی در توضیح چیستی این انقلاب باطنی و تحول روحی و نیز چگونگی ایجاد آن، از یک طرف طرح اسلام ناب را زمینه‌ساز بروز این تحول دانسته و از سوی دیگر در نهایت این انقلاب باطنی را ناشی از عنایت خداوند و امری معجزه‌آسا معرفی می‌کنند. از نظر امام خمینی در دوران قبل از آغاز نهضت، اسلامی ناقص در جامعه و در سطح نخبگان دینی و دانشگاهی

وجود داشت. اسلامی که ابعاد اجتماعی و تحول‌خواهانه آن مورد توجه نبود و به ابعاد فردی و عبادی تقلیل یافته بود. ایشان طرح اسلام ناب در مقابل با اسلام ناقص (اسلام موجود) را زمینه‌ساز تحول انسانی در مردم ایران می‌داند. «آن انقلاب گرایش اقشار ملت به اسلامی که تا این عصر خصوصاً، در این سده‌های آخر به طاق نسیان سپرده شده بود و از اسلام جز یک آداب خشک که هیچ به حال دیگران ضرری نداشت و هیچ در فکر ملت‌ها نبودند، همین باقی مانده بود. این ملت به خواست خدای تبارک و تعالی و با عنایات خاصه او، اول منقلب شد در معنویات. جوان‌ها از آن حال سابق برگشتند به یک حال اسلامی و فهمیدند که اسلام چه باید باشد و چه باید بکند، دنبال او آن انقلاب حاصل شد»

باین حال اما امام خمینی اصل تحول انسانی و انقلاب باطنی را به عنایت خداوند ارجاع می‌دهند؛ «این تحول، تحولی بود که به دست بشر نمی‌شد انجام بگیرد. در ملت یک تحول روحی پیدا شد، یک تحول باطنی پیدا شد؛ این تحول باطنی به دست خدا بود، با عنایت خدا بود.» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۷: ۵۵).

در منظری که امام در مورد انقلاب اسلامی پیش می‌کشد؛ اگرچه زمینه‌های اجتماعی بستری برای ظهور انقلاب فراهم می‌کند اما در نهایت همین تحول باطنی در مردم ایران باعث شد که کنشگری و عمل مردم ایران در زمینه اجتماعی موجود و در مبارزه با رژیم پهلوی جهت خودش را پیدا کند و در واقع مردم متوجه شدند که چه باید بکنند. «جوان‌ها از آن حال سابق برگشتند به یک حال اسلامی و فهمیدند که اسلام چه باید باشد و چه باید بکند» و به دنبال مبارزات و کنش سیاسی اجتماعی مردم تحول‌یافته و انقلابی، پدیده انقلاب اسلامی رخ می‌دهد. «دنبال او آن انقلاب حاصل شد»

انقلاب باطنی و تحول روحی در واقع نقطه تمایز نظریه امام خمینی با نظریه‌های مدرن انقلاب است و از آنجاکه ایشان انقلاب اسلامی را معلول این تحول روحی می‌دانند، در نظریه ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مأموریت انقلاب پایان نیافته، بلکه صرفاً شرایط و زمینه سیاسی اجتماعی تغییر یافته و شرایط جدیدی به وجود آمده است.

از این رو امام خمینی در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ضمن سخنرانی‌های فراوانی که در تحلیل چگونگی ظهور انقلاب اسلامی و نسبت آن با انقلاب باطنی و تحول روحی ارائه

می دهند، همواره از چگونگی بازتولید مستمر انقلاب گفته و آن را در حفظ همان تحول روحی می دانند که منجر به پیروزی انقلاب شد. «این تحول الهی بود، کاری کنید که این تحول از بین نرود، اینکه الان به دست آوردید و ملت ما به دست آوردند، این از بین نرود» (همان) از منظر امام، تداوم انقلاب در دوران استقرار نظام کاملاً امکان پذیر بوده و آن را منوط به حفظ همان تحول روحی می دانند: «مادامی که ما این تحول را حفظ بکنیم و نهضت را به همان طور که تا حالا آمده است حفظش بکنیم، این برای ما پیروزی است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۱۸۸).

امام خمینی در تشریح چیستی و چگونگی بازتولید انقلاب اسلامی در دوران استقرار نظام اسلامی پا را فراتر از این گذاشته و با طرح ضرورت حفظ و بازتولید مستمر این تحول روحی و انقلاب باطنی در ساختار حکومت نه تنها امکان همزیستی انقلاب و نظام در دوران پس از پیروزی را طرح می کنند، بلکه در مورد چگونگی و ابعاد این همزیستی نیز در سخنرانی های مختلف توضیح می دهند.

«امیدوارم در هر پستی که هستید یک تحول روحی پیدا بکنید؛ یعنی یک تحول اسلامی. وقتی که یک تحول روحی-اسلامی پیدا شد آن وقت دیگر انسان نسبت به کشور خودش خیانت نمی کند؛ و نسبت به برادرهای خودش با محبت است و به کارهایی که به او محول می شود علاقه مند است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۷: ۲۷۵). ایشان با اشاره به دوره بعد از برانداختن رژیم پهلوی و روی کار آمدن نظام اسلامی می فرمایند: «این دوره ای که ما الآن در آن هستیم، دوره انتقال است... باید یک تحول کلی در همه قشرها بشود. الآن این حکومت- یعنی طرز حکومت، نه خود حکومت؛ طرز وزارتخانه ها، طرز ادارات- باز تئمه ای از همان زمان طاغوت است. اینها تحول لازم دارد» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۷: ۲۹۶).

امام خمینی راه حل ادامه حیات انقلاب در دوران استقرار نظام و حرکت به سمت تحقق نظام انقلابی را تحول هم زمان در نظام اجتماعی و سیاسی و نیز بازتولید تحول روحی و باطنی که باعث پیروزی انقلاب شد می دانند: «جمهوری اسلامی این است که اداره مالیه اش هم اسلامی باشد؛ اداره عدلیه اش هم اسلامی باشد. تحول باید پیدا بشود. تحول در نظام و تحول در افراد که این نظام را می خواهند پیش ببرند. به مجرد اینکه تحول در نظام هم باشد و تحول در افراد نباشد، فایده ندارد. برای اینکه وقتی تحول در افراد نباشد، اگر حالا هم یک کسی یک

تحولی در نظام درست کند، فردا همین افرادند که این نظام را می‌خواهند پیش ببرند؛ همین افراد نظام را مُعَوِّج می‌کنند؛ برخلاف می‌کنند. تحول در افراد، در روحیه افراد، میزان است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۹: ۱۸).

نظریه حکومت عدل

امام خمینی با طرح ایده «حکومت عدل» به‌خوبی نسبت انقلاب و نظام در دوران بعد از پیروزی انقلاب و امکان و ضرورت تحقق و شکل‌گیری «نظام انقلابی» را به‌صورت کاملاً عینی تبیین و تشریح می‌کنند. در نظر امام خمینی مأموریت انقلاب اسلامی محدود به براندازی رژیم فاسد پهلوی نبوده بلکه عهده‌دار برقراری رژیم حق و ایجاد یک نظم انسانی اجتماعی نیز است. «انقلاب اسلامی ما وجهه‌های مختلف دارد: انقلاب برای برانداختن رژیم فاسد و انقلاب برای به پا داشتن رژیم حق و امید است که انقلاب برای ساختن انسان و یک مملکت انسانی [باشد]» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۱۷). از آنجاکه در نظریه امام خمینی اجرای مأموریت انقلاب اسلامی مبتنی بر وجود انقلاب باطنی و تحول روحی در انسان‌های انقلابی است، به‌تناسب در نظر گرفتن وجهه‌های مختلف برای انقلاب، برای انسان انقلابی نیز وجهه‌های مختلفی در نظر می‌گیرند و معتقدند بعد از براندازی نظم موجود، مأموریت انسان انقلاب نیز پایان نیافته، بلکه انسان انقلاب وارد مرحله دیگری از کنش انقلابی شده است، اگر در دوران مبارزه با رژیم سابق وظیفه‌اش قیام علیه حکومت مستقر بود، حالا و در دوران استقرار نظام برآمده از انقلاب، وظیفه‌اش کمک به برقراری عدالت و تحقق حکومت عدل است؛

«پاسداران هم باید پاسداری‌شان به طرز و شکل انقلاب باشد. تا آن وقتی که انقلاب برای شکستن سد رژیم بود، پاسداران آن انقلاب بودند؛ یعنی آن جهت انقلابی، باید قیام کنند و کردند و فریاد زدند و مقابله کردند با همه جنود ابلیسی؛ و به حمدالله در این جهت انقلاب پیروز شدید. لکن انقلاب یک جهتش پیروز [شد] آن هم نه تمام پیروز. بیشتر این سد از بین رفته است. ریشه‌های مختصری هم مانده است که امید است از بین برود. انقلاب برای تحقق حکومت عدل و جمهوری اسلامی که قدم بعد است، پاسدارها هم باید در این معنا پاسداری کنند؛ و همه باید پاسداری بکنند. همه پاسدار اسلام و حکومت حق باید باشید. در اینجا

پاسداری این است که؛ این حکومت، حکومت «عدل» باشد و «پاسداری از عدالت» باشد» (امام خمینی، ج ۸: ۳۱۷).

امام خمینی شرط اصلی تحقق حکومت عدل را حفظ همان روحیه تحول و انقلاب باطنی می‌داند و آن را ذیل مفهوم «متصف به عدالت» بودن طرح می‌کنند و معتقدند اگر این روحیه عدالت‌خواهانه وجود نداشته باشد، نظام فعلی فرقی با نظام سابق نخواهد داشت؛ «پاسداری از عدالت این است که؛ پاسدار خودش موصوف به عدالت باشد تا بتواند پاسداری از عدالت کند. اگر خدای نخواستہ یک پاسداری، یک گروهی، در جامعه ما موصوف به عدالت نیستند و همان‌طوری که دستگاه سابق دستگاه تعدی و ظلم و تجاوز به مردم بود، این گروه یا این پاسدار یا این جمعیت، هر کس باشد، این هم تا آن اندازه که دستش می‌رسد همان کارهای رژیم سابق را بکند، این پاسدار نمی‌تواند باشد» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۱۷). البته همان‌طور که پیش‌ازین هم گفته شد، در نگاه امام خمینی بازتولید انقلاب اسلامی در دوران استقرار نظام برآمده از انقلاب صرفاً معطوف به انسان‌های انقلابی نمی‌شود بلکه علاوه بر آن ساختار نظام نیز باید متحول و در جهت برقراری عدالت بازسازی بشود. طرح دوگانه «حکومت عدل» و «حکومت فاسد» در توضیح وجوه مختلف مأموریت‌های انقلاب نیز به همین مسئله اشاره دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی نظریه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی و نظریه‌های انقلاب، محور پژوهشی بود که به دنبال یافتن معنایی از انقلاب اسلامی شکل گرفت که با درکی متفاوت از مفهوم انقلاب در نسبت با سایر نظریه‌های موجود، امکان و چگونگی تحقق نظام انقلابی را نشان بدهد.

در بررسی به عمل آمده و در تحقیق حاضر این نتیجه حاصل شد که در لایه اجتماعی بحث، نظریه زاهد زاهدانی که مهم‌ترین رکن در شناسایی جنبش‌های اعتراضی اجتماعی را جهت جنبش می‌داند و این جهت در ایدئولوژی جنبش متبلور است، با عبور از ساخت‌گرایی موجود در عمده نظریات جنبش اجتماعی ما را از بند امتناع همزیستی «نهیضت» و «نهاد» یا به تعبیری دیگر «انقلاب» و «نظام» رهانیده و این امکان را فراهم می‌کند که در مورد سرنوشت

انقلاب بعد از پیروزی و براندازی نظم موجود و در نسبت با نظم جدید و نظام برآمده آن، نظریه پردازی صورت بگیرد.

نظریه‌های موجود جنبش اجتماعی از آنجاکه چگونگی شکل‌گیری جنبش‌ها را در زمینه‌های اجتماعی و ساختارهای جامعه دنبال می‌کند، عمدتاً مأموریت جنبش‌ها را محدود به تغییر در همان زمینه‌ها می‌دانند. سرنوشت این نوع نگاه به چگونگی ایجاد جنبش، پایان مأموریت جنبش بعد از تغییر در زمینه‌های اجتماعی موجود است و جنبش‌ها بعد از تحقق اهداف یا تمام می‌شوند یا تبدیل به سازمان و نهاد می‌گردند؛ اما محوریت دادن به ایدئولوژی در تحلیل جنبش‌ها در نظریه زاهد، ما را به این نکته مهم رهنمون ساخت که یک جنبش، از آنجاکه ماهیتش وابسته به ایدئولوژی و جهت آن است، لذا پس از ایجاد تغییرات مدنظر در زمینه‌های اجتماعی، لزوماً مأموریتش به اتمام نرسیده است. در این نظریه می‌توان تصور کرد که در دوران برقراری نظم جدید نیز امکان ظهور ترکیبی هماهنگ بین ایدئولوژی، کنشگران و زمینه اجتماعی جدید و لذا ادامه حیات جنبش در جهتی که ایدئولوژی از سوی رهبران برای کنشگران در دوران اجتماعی جدید تعیین می‌کند، وجود دارد.

با وجود اینکه نظریه زاهد بن‌بست ایجاد شده توسط نظریه‌های جنبش و انقلاب در مورد امکان همزیستی نظام و انقلاب را می‌شکند، اما به‌صراحت در مورد چگونگی حیات جنبش در دوران بعد از پیروزی جنبش ایده‌ای مطرح نمی‌کند. لذا برای بررسی دقیق چگونگی ادامه انقلاب در دوران بعد از براندازی نظم موجود و نسبت آن با نظام، به سراغ نظریه بدیع امام خمینی رفتیم.

امام خمینی در تحلیلی که از ماهیت و چگونگی ایجاد انقلاب اسلامی ارائه می‌دهند، افقی متفاوت و خلاف آمد نسبت به نظریات مدرن انقلاب ترسیم می‌کنند. ایشان برخلاف همه نظریات انقلاب، در تبیینی علی از انقلاب اسلامی، ریشه انقلاب اسلامی را نه در زمینه‌ها و تحولات اجتماعی بلکه در یک انقلاب باطنی و تحول روحی در مردم ایران می‌دانند. اگر نظریات انقلاب و تئوری‌های جنبش اجتماعی، ریشه تحولات را از بیرون و در متن زمینه‌های اجتماعی جستجو می‌کنند، در نگاه امام، انقلاب اسلامی نه در ساختار جامعه و تحولات آن بلکه در انقلاب درونی مردم که از نظر ایشان تحولی فراتر از تحولات سیاسی-اجتماعی است،

ریشه دارد انقلاب درونی که امام خمینی آن را «تحفه الهی» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۴۰). می‌داند. نظریه امام با تأکید بر انسان و تحولات درونی انسان در تحلیل انقلاب اسلامی و برتر دانستن آن نسبت به اصل برانداختن رژیم پهلوی، به این نظریه امکان تئوری‌پردازی در مورد توصیف مأموریت انقلاب در دوران پس از پیروزی بر رژیم سابق را می‌دهد. ایشان در تحلیلی که ۷ سال بعد از پیروزی در تحلیل انقلاب اسلامی ارائه می‌دهند، از نقش این انقلاب درونی در ملت ایران از زمان مبارزات و پیدایش انقلاب تا سال‌های بعد از پیروزی انقلاب می‌گویند و موفقیت‌ها را همه مرهون این تحول درونی می‌دانند.

«آن چیزی که در اینجا حاصل شد و باید او را جزء معجزات، ما حساب نکنیم، همان انقلاب درونی این ملت بود. انقلاب درونی این ملت موجب شد که این انقلاب پیدا شد و همان انقلاب درونی آن‌ها و شناخت آن‌ها از اسلام و توجه آن‌ها به خدای تبارک و تعالی موجب شد که در تمام این دوره‌ای که ما در آن هستیم، از اولی که قیام شد و بعد به انقلاب مبدل شد و بعد پیروز شد و تا الآن، روز به روز می‌بینید که حضور ملت و تعهد ملت رو به افزایش است. این نه برای انقلاب است، برای انقلاب درونی است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۷۹). و اساساً از نظر ایشان همین انقلاب درونی عامل مصون ماندن انقلاب اسلامی از آسیب‌هایی است که دیگر انقلابات بعد از پیروزی دچار آن شده‌اند. «اگر آن مسئله حاصل نشده بود، انقلاب اینجا هم مثل یکی از انقلابهای دیگری بود که حالشان را می‌بینید و دیدید» (امام خمینی، ۱۳۷۸ ج ۱۹: ۴۷۹). در نگاه ایشان، این تحول درونی و باطنی در مردم پس از طرح اسلام ناب به مثابه ایدئولوژی انقلاب اسلامی در برابر اسلام ناقص و برکنار مانده از تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، به وجود آمده است و انقلاب اسلامی و پیروزی‌های بعد از انقلاب نیز ناشی از کنش‌گری‌های همین مردم تحول یافته و انقلابی است. از این رو ایشان نه تنها مأموریت انقلاب پس از براندازی رژیم پهلوی را پایان یافته تلقی نمی‌کنند، بلکه ضمن تأکید بر ضرورت ماندگاری انقلاب، رمز این ماندگاری را در حفظ و بازتولید همان انقلاب روحی و باطنی که منجر به پیروزی انقلاب شد، می‌دانند. لذا از نظر امام، نه تنها مأموریت انقلاب اسلامی بعد از پیروزی به پایان نرسیده است، بلکه راه تداوم و بازتولید آن نیز مشخص است؛ «حفظ تحول درونی»، «من امید این را دارم که این تحول باقی بماند؛ و شما بانوان و

شما برادران و سایر برادران و خواهران ما جدیت کنید که حفظ کنید این تحول روحی را» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۸۴). بر همین مبنا در پاسخ به سؤال دوم پژوهش حاضر می‌توان به‌طور خلاصه این‌طور گفت که در مدلی که امام خمینی برای همزیستی انقلاب و نظام و تحقق «نظام انقلابی» طرح می‌کند، اصل و اساس، حفظ انقلاب درونی و باطنی و بازتولید آن در همه شئون نظام جمهوری اسلامی است و بر همین مبنا ایده «حکومت عدل» را طرح می‌کنند. در طرح امام خمینی از حکومت عدل، ما با سه‌گانه «ایدئولوژی»، «انسان انقلابی» و «ساختار حکومتی عادلانه» مواجه هستیم. از نظر امام خمینی اگر ایدئولوژی اسلام ناب در دوران مبارزه با رژیم پهلوی، جهت‌کنشگری انسان‌های انقلابی را قیام علیه نظم فاسد تعیین می‌کرد، در دوران برقراری نظام اسلامی، جهت‌کنشگری انسان‌های انقلابی، «عدالت» است. از نظر ایشان، برای تحقق نظام انقلابی بایستی انسان‌های انقلابی از جهت‌گیری‌ها به سمت عدالت صیانت کنند و ساختار حکمرانی کشور نیز بایستی در جهت عدالت، متحول بشود. امام خمینی مبنا و ریشه همه این تحولات را در حفظ و صیانت از آن انقلاب باطنی و تحول روحی که منجر به پیروزی انقلاب شد می‌دانند. لذا در مجموع می‌توان گفت، از نظر ایشان، اولاً حفظ و بازتولید انقلاب باطنی و تحول روحی در مردم، ثانیاً حضور انسان‌های انقلابی در صحنه و صیانت از عدالت و ثالثاً تحول و بازسازی ساختار حکمرانی بر مبنای عدالت و مدیریت انسان‌های انقلابی، بایسته‌های تحقق «نظام انقلابی» است.

منابع و مأخذ

- امینی، سیدجواد و محمد مبینی (۱۳۹۸). «تبیین مفهوم راهبردی نظریه نظام انقلابی در جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی. شماره ۳۰: ۲۳-۴۸.
- بریتون، کرین (۱۳۸۵). کالد شکافی چهار انقلاب. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ دوم. تهران: نشر نو.
- بومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۵). جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی. ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- جانسون، چالمرز (۱۳۳۳). تحول انقلابی. ترجمه الیاسی. تهران: امیرکبیر.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۷، بهمن). بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران، برگرفته از <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673> لینک
- زاهد زاهدانی سیدسعید و سیداسماعیل مسعودی (۱۳۹۴). «تحلیل جامعه‌شناختی نهضت جنگل با تأکید بر ایدئولوژی آن». فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی. شماره ۶۰: ۱۸۴-۱۶۵.
- زاهد زاهدانی سیدسعید و احسان حمیدی‌زاده (۱۳۹۱). «جنبش‌های بنیادگرایی دینی». دو فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی. شماره ۲: ۱۰۵-۷۵.
- زاهد زاهدانی، سیدسعید (۱۳۷۷). «نظریه ترکیبی در مورد جنبش‌های اجتماعی». فصلنامه فرهنگ، اندیشه سیاسی. شماره ۲۷ و ۲۸: ۲۷۲-۲۴۵.
- سرپرست‌سادات، سیدابراهیم (۱۳۹۸). «جامعه‌پردازی در گام دوم انقلاب اسلامی با نظریه نظام انقلابی». فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان. شماره ۲: ۳۰۲-۲۸۱.
- فوران، جان (۱۳۷۵). «نظریه‌ای در خصوص انقلاب‌های جهان سوم: مقایسه‌ای بین ایران». نیکارگوته و السالوادور. ترجمه مینو آقایی خوزانی. فصلنامه راهبرد. شماره ۹: ۲۶۵-۲۲۵.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۸۱). آرنه، هانا، انقلاب. چاپ سوم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- کارلوت، پیتر (۳۸۳۱). انقلاب و ضد انقلاب، ترجمه حمید قانع. تهران: آشیان.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵). مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها. ترجمه محمدتقی دلفروز. چاپ اول. تهران: نشر کویر.

- محمدی، منوچهر (۱۳۸۲). «بررسی نظریات انقلاب، در انقلاب اسلامی و رابطه آن با جمهوری اسلامی». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. شماره ۶۱: ۲۶۳-۲۳۹.
- محمودپناهی، سیدمحمدرضا (۱۴۰۱). «الگوی پیشرفت سیاسی در بیانیه گام دوم بر اساس نظریه نظام انقلابی». *فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*. شماره ۹۰: ۱۸۸-۱۷۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۵). «مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۹: ۱۵۶-۱۰۷.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۱). *ولایت فقیه*. جلد ۱۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. جلد ۲۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷). *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه‌پردازی‌ها*. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهارم. تهران: نشر علم.

- abrahamian, ervand. (1980) structural causes of the iranian revolution, merip, report, no. 87.
- Blumer, H. (1969) Social movements, Lee, A. M. Principles of sociology (Barnes & Noble).
- Fred Halidy. (1982 – 83) the Iranian Revolution: Uneven Development and Religious Populism, Journal of Ztrenational Fiffairs, Vol. 26.
- McCarthy, John D. & Zald, Mayer N. (1973) The Trend of Social Movements in America: Professionalization and Resource Mobilization (Morristown, N.J. General Press).
- Toch, Hans (1966). The Social Psychology of Social Movements, London: Methuen.